

غزل شماره ۴۹۵

می خواه و گل افشان کن، از دهر چه میجویی؟
این گفت سحر که گل، ببل تو چه میجویی؟

مَسَد به گلستان بر، تا شاهد و ساقی را
لب گیری و رخ بوسی، می نوشی و گل بویی

شمشاد، خرامان کن و آهنگ گلستان کن
تا سرویاموزد، از قد تو، دلجویی

تا نغچه خندانست، دولت به که خواهد داد
ای شاخ گل رعنا، از بهر که می روی؟

امروز که بازاریت، پر جوش خریدار است
دریاب و بنه کنجی، از مایه نیکویی

چون شمع نکوروی، در هکذر باد است
طرف منبری بر بند، از شمع نکوروی

آن طره که هر جدهش، صد نافه چین از زد
خوش بودی اگر بودی، بوییش ز خوش خوبی

هر مرغ به دستانی، در کوشن شاه آمد
بلبل به نواسازی، حافظ به غزل گوینی

تفسیر فال

دیگر از خدا چه می‌خواهید؟ در جست‌وجوی چه چیزی هستید که همه چیز در کنار شما قرار دارد و تنها کافی است چشمانتان را باز کنید؟ در اطراف شما یک گلستان پر از معرفت و دلجویی وجود دارد که می‌تواند به شما آرامش و روشنی ببخشد. امروز، زمانی که فرصت دارید، می‌توانید گنج عشق را طلب کنید؛ زیرا اگر این فرصت را از دست بدهید، فردا ممکن است برای رسیدن به آن دیر باشد. خوش‌اخلاقی شما نه تنها باعث جذب دیگران به سوی شما می‌شود، بلکه این نوای دلنشین و آهنگین دلتان است که شاعر بزرگ حافظ را به غزل‌گویی تشویق کرده و او را ترغیب می‌کند تا احساسات عمیق محبت و عشق خود را در قالب شعر بیان کند. بی‌شک، ارتباط با چنین احساساتی نه تنها زندگی فردی بلکه روابط اجتماعی ما را نیز غنا خواهد بخشید.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو و سلام دنیا](#)